عکس: علیرضا لاجورد

گفت‌وگو با میلاد عمرانلو، سرپرست گروه آوازی تهران (وکاپلا)

# هرگز با ترس کاری را شروع نمی‌کنم

سارا اسکویی

**گروه آوازی تهران از زمستان ۸۴ فعالیت خود را به سرپرستی میلاد عمرانلو در سبک آکاپلا آغاز کرد. سروصدای این گروه بعد از انتشار اولین آلبوم «وکاپلا» در بین مخاطبان به اوج خود رسید؛ گروهی که بدون هیچ سازی و فقط با استفاده از تارهای صوتی‌شان قطعات بسیار زیبا و سخت موسیقی را خلق کرده بودند. میلاد عمرانلو، سرپرست این گروه، از کودکی با موسیقی عجین بوده و لحظه‌به‌لحظه برای پیشرفت و یادگیری هرچه بیشتر موسیقی به‌ویژه رهبری کر تلاش کرده است. او فارغ‌التحصیل رشته موسیقی با تخصص ساز سنتور از دانشگاه سوره در مقطع کارشناسی و رشته آهنگ‌سازی از دانشگاه هنر در مقطع کارشناسی ارشد است و میزان تسلطش در رهبری کر را در نزد استادانی مانند آندره دوکوآدروس ارتقا داده است. این گروه به‌زودی کنسرت دیگری را برگزار خواهند کرد که با توجه به متفاوت‌بودن این اجرا و سورپرایزی که وعده آن را داده‌اند، استقبالی خوب از این کنسرت را می‌توان پیش‌بینی کرد.**

**کارتان را در حوزه موسیقی چطور آغاز کردید؟**

پدر من ارتشی بودند و به‌واسطه شغل ایشان ما در شهرهای زیادی زندگی کردیم. یکی از این شهرها کرمانشاه بود که به نظر من واقعا یکی از مهدهای هنر در ایران هست. پدر من در کرمانشاه معاون فرمانده لشکر بودند و با اشخاص زیادی ازجمله هنرمندانی در صداوسیمای کرمانشاه رابطه خیلی خوبی داشتند و معمولا هفته‌ای یک شب به منزل ما می‌آمدند. اشخاصی مانند مرحوم استاد خلیل چاله‌چاله، نوازنده تار و استاد محمدرضا دارابی در زمینه آواز و هنرمندانی دیگر ازجمله کسانی بودند که در این جمع‌ها حضور داشتند. من آن زمان هشت، ۹ سال داشتم و علاقه من به موسیقی از همین جمع‌ها شروع شد. پدرم علاقه داشتند که من به سراغ یادگیری سازهای ایرانی بروم و سنتور را برای من انتخاب کرد که خود من هم خیلی دوست داشتم و البته قبلا از طریق همین محافل با تنبک آشنا شده بودم و یادم هست که با دبه شروع کرده بودم به یادگیری تنبک که همین باعث شد برای من یک تنبک خیلی کوچک بخرند که هنوز هم نگهش داشته‌ام. بعد از اینکه سنتور را برایم خریدند من بدون اینکه هیچ معلمی داشته باشم هر دو تا ساز را برای خودم می‌زدم و از همان موقع به خواندن هم مشغول بودم. تا اینکه حدود ۱۳سالگی من به تهران برگشتیم. در تهران من مدت کوتاهی را نزد آقایی به نام همایی تنبک و نت‌خوانی را آموزش دیدم و از آن برای یادگیری سنتور به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی و با متد استاد پایور آشنا شدم و مدام تمرین می‌کردم. بعد از اتمام تحصیلات دبیرستانی رشته موسیقی را انتخاب کردم و وارد دانشگاه سوره شدم و شروع کردم به فراگیری موسیقی به صورت علمی و آکادمیک و با ساز سنتور فارغ‌التحصیل شدم و خب دوست داشتم ادامه تحصیل بدهم. شنیده بودم دانشگاه هنر در مقطع کارشناسی ارشد در رشته آهنگ‌سازی سالی شش نفر را پذیرش می‌کند. تصمیم گرفتم امتحان بدهم و رتبه‌ام شد ۹ که خب با شش خیلی فاصله نداشت بعد از مرحله اول سعی کردم پیانو را به صورت حرفه‌ای یاد بگیرم و بعد از امتحان در مرحله دوم و سوم وارد دانشگاه هنر مقطع کارشناسی ارشد در رشته آهنگ‌سازی شدم و برای من آنجا اتفاقات خیلی بزرگی افتاد و با استادان فوق‌العاده‌ای چه ایرانی چه خارجی آشنا شدم ولی می‌توانم بگویم که بیشترین تأثیر را من از طالب خان‌شهیدی، استاد تاجیک، گرفتم. در طول دوره تحصیلم در دانشگاه هنر، در دانشگاه سوره و دانشگاه علمی- کاربردی هم تدریس می‌کردم و بعد از فارغ‌التحصیلی در خود دانشگاه هنر مشغول به تدریس شدم.

اما ارکستر سمفونیک تهران جایی که ۱۶ سال از عمرم را در آنجا گذراندم برایم یک نقطه شروع اصلی بود. آنجا با رهبران بسیار حرفه‌ای مانند استاد علی رهبری کار کردیم

**پیش از «وکاپلا» سابقه کار کر داشتید؟**

من سال‌ها در گروه کُر خوانده بودم و دوستان زیادی داشتم. یکی از همین دوستان یک‌بار به من گفت که تو تابه‌حال این سبک را شنیده‌ای؟ و من گفتم نه و ایشان گروه سوئینگل سینگرز را به من معرفی کرد و من دیدم خیلی از آثار کلاسیک را هشت نفر خواننده بدون ساز اجرا می‌کنند و این چقدر جذاب است و دیدم که ما نمونه‌ای در ایران نداریم. این شد که با چند نفر از دوستان سعی کردیم مشابه این کار را انجام دهیم ولی خب چون همه در یک سطح بودیم نیاز به یک رهبر داشتیم و بنابراین نشد. تا سال ۸۴ که من فارغ‌التحصیل شدم به پیشنهاد یک‌سری از دوستان هنرمند تصمیم گرفتم که خودم یک گروه کر درست کنم و من در این مدت خیلی روی این سبک مطالعه کردم. یواش‌یواش با آثار ساده‌تر شروع کردیم و در همان سال ۸۴ یک اجرا هم در تالار اندیشه داشتیم ولی باز من راضی نبودم و مجبور شدم چند تا از خواننده‌های گروه را عوض کنم. تا سال ۸۵ که من برای رهبری گروه کر فرهنگ‌سرای بهمن دعوت شدم و شروع کردم با این بچه‌ها کارکردن و از اعضای همین گروه در جشنواره فجر سال ۸۵ یک اجرای کر برگزار کردیم و بعد از این جشنواره دیدم که وقتش است تا کاری که می‌خواهم را شروع کنم و خب از شاگردهایم در دانشگاه می‌خواستم بیایند و تست بدهند تا آذر ۸۵ این شیوه جدید را آغاز کردیم و واقعا کار مشکلی بود. بالاخره رسیدیم به جایی که من توانستم اسم گروه را ثبت کنم به اسم «گروه آوازی تهران» و شروع کردیم به کارکردن تا در مرداد سال ۸۶ کنسرتی را در تالار رودکی برگزار کردیم.

**شروع راحتی بود؟**

مشکل ما این بود که چطور به مخاطب تفهیم کنیم که می‌خواهیم چه‌کار کنیم، چون تا قبل از آن شیوه این‌چنینی نداشتیم و با مشورت به این نتیجه رسیدیم که روی پوستر اسم آثاری که می‌خواهیم اجرا کنیم را بنویسیم و به‌هرحال ما آن کنسرت را با موفقیت اجرا کردیم. در جشنواره فجر همان سال یک کنسرت مستقل برگزار کردیم و در بخش رقابتی نبودیم تا چند ماه بعد فراخوانی زدند برای جشنواره فجر، بخش رقابتی و آواز جمعی ما تصمیم گرفتیم شرکت کنیم و شروع کردیم به آماده‌کردن یک‌سری قطعات جدید و در سال ۸۷ در جشنواره فجر در بخش آواز جمعی شرکت کردیم و مقام اول را به دست آوردیم و می‌توانم بگویم سکوی پرتاب ما همین جشنواره فجر سال ۸۷ بود و ما بازخوردهای بسیار خوبی گرفتیم. بعد از جشنواره از طرف معاونت هنری به ما

> **من خیلی دوست داشتم سطح بچه‌ها در این سال‌ها رشد کند و یکی از راه‌هایی که پیش گرفتم این بود که از رهبرهای میهمان از کشورهای دیگر دعوت کنیم؛ امسال هم رهبری این کنسرت را با آنری پومپیدو به صورت مشترک انجام خواهیم داد و سعی کردیم در این کنسرت از آثاری که قبلا اجرا نکردیم اجرا کنیم**

اعلام شد برای سال آینده یک فستیوال معتبر را پیدا کنید که ما شما را اعزام کنیم. در کره‌جنوبی هر سال فستیوال مسابقات آسیایی برگزار می‌شود که بسیار فستیوال بزرگی هم است. ما در دو شاخه گروه کر مجلسی و موسیقی فولک شرکت کردیم که در بخش مجلسی مدال طلا گرفتیم و در بخش فولک مدال نقره دریافت کردیم و ما از اولین حضور خارجی‌مان صاحب دو مدال طلا و نقره شدیم. و بعد از بازگشت به ایران دوستان وزارت ارشاد واقعا برای ما سنگ‌تمام گذاشتند.

**استقبال از موسیقی شما در ایران یا خارج از ایران چطور بود؟**

در خارج از ایران بیشتر تعجب می‌کنند چون نسبت به ایران به‌شدت تبلیغات منفی شده و آنها باور نمی‌کنند که ما ایرانی هستیم و می‌توانیم این سبک را اجرا کنیم و واقعا بیشتر از کسب مقام برای من این مهم بود که به خارج از ایران بگوییم کسانی در ایران هستند که با رسانه‌های آنها هیچ شباهتی ندارند. در همان سال ما به دو فستیوال در کشورهای اسپانیا و ایتالیا رفتیم و دو مدال طلا هم در این دو کشور کسب کردیم. اتفاق خیلی‌خیلی خوبی که برای من افتاد این بود که در حد فاصل این دو فستیوال گروه سوئینگل سینگرز که الهام‌بخش من بودند در آلمان ورک‌شاپ و کنسرت داشتند و از اسپانیا مستقیم به آلمان پرواز کردیم فقط برای حضور یک‌روزه در ورک‌شاپ این گروه که واقعا بی‌نظیر بود و تأثیرگذار و برای خود گروه هم حضور ما بسیار جالب و باورنکردنی بود. بعد از بازگشت ما با توجه به مقام‌هایی که در این چند فستیوال کسب کردیم دعوت شدیم به مسابقات جهانی گروه کر که سال ۸۹ در کشور چین برگزار می‌شد که ما با کمک وزارت ارشاد و انجمن موسیقی موفق شدیم به این مسابقات برویم که البته اصلا شرایط مناسبی نبود. خیلی از بچه‌ها مریض شده بودند و سطح مسابقات خیلی بالا بود و ما آنجا دو مدال نقره و یک مدال برنز گرفتیم. تجربه خوبی بود و ما فهمیدیم با سطح کار دنیا فاصله داریم. یک نکته را هم بگذارید بگویم ما نصف جایزه نقدی‌ای که از جشنواره فجر گرفتیم را برای سفری به ارمنستان هزینه کردیم تا بچه‌ها در آنجا چند دوره آواز ببینند.

**مردم ایران در موسیقی با ساز خیلی عجین هستند. وقتی شروع کردید فکر نکردید ممکن است که با استقبال روبه‌رو نشوید؟**

نه، به نتیجه این کار مطمئن بودم. چون خودم دید مثبتی دارم هیچ‌وقت با ترس وارد کاری نمی‌شوم.

**قطعاتی که برای گروه تنظیم می‌کنید آیا همیشه از آهنگ‌سازهای دیگر بوده یا از قطعات خودتان هم استفاده می‌کنید؟**

نه، از قطعات خودم هم استفاده می‌کنم.

**با اینکه خیلی موفق و پرکار هستید اما خیلی چراغ خاموش دارید پیش می‌روید؟**

درباره پرکاری واقعا موافقم. با احترام به بقیه گروه‌ها می‌توانم به‌قطعیت بگویم که ما یکی از پرکارترین گروه‌ها هستیم و کمتر گروهی پیدا می‌شود که آن‌قدر فعالیت داخلی و خارجی داشته باشد، مخصوصا خارجی.

**ولی سروصدای رسانه‌ای‌تان خیلی زیاد نیست!**

محبوبیت مداوم را بر معروفیت کوتاه‌مدت ترجیح می‌دهم. البته شاید نتوانستیم خیلی خودمان را به عامه مردم بشناسانیم که خب این نقطه قوتی نیست شاید ما خیلی پرسروصدا کار نکرده‌ایم. فکر می‌کنم این سروصدایی که می‌گویید نیاز به یک روش صحیح و تخصصی دارد.

**استقبال از انتشار اولین آلبوم‌تان چطور بود؟**

اولین آلبوم ما که شامل موسیقی محلی ایران و آثار آهنگ‌سازان ایرانی بود در سال ۹۰ به نام وکاپلا منتشر شد که ضبط آن حدود ۹ ماه طول کشید به علت هزینه‌هایی که داشت تا اینکه ناشر انتشارات نی‌داوود پیشنهاد خرید این آلبوم را دادند. ما در این آلبوم شیوه کارمان را کاملا به مردم معرفی کردیم و استقبال خوبی هم از آن شد و برای آلبوم دوم هم به پیشنهاد ناشر تصمیم گرفتیم موسیقی فیلم ضبط کنیم که به اسم وکاپلا ۲ سال ۹۳ رونمایی شد و در این آلبوم قطعه‌ای داشتیم از کارهای استاد علیزاده به نام دلشدگان که استاد محمدرضا شجریان اجرا کرده بودند و ما با آقای همایون شجریان مذاکره کردیم که ایشان قبول کردند این کار را به همراه گروه برای ما بخوانند و بدانید همایون شجریان بسیار لطف کردند و گفتند من این کار را برای شما دوستانه می‌خوانم و هزینه‌ای دریافت نکردند با اینکه ناشر هزینه‌ای اضافه‌تر به ما می‌دادند که به همایون شجریان تعلق می‌گرفت که ایشان خواستند این مبلغ به خود بچه‌ها داده شود. بعد از رونمایی از این آلبوم ما کنسرتی را برگزار کردیم که تماما قطعات همین آلبوم بود و با استقبال فوق‌العاده‌ای روبه‌رو شد. سال ۹۳ که ما از فستیوال برگشتیم استاد محمدرضا شجریان خبر موفقیت ما در این فستیوال به گوششان رسید و از طریق خانه موسیقی برای ما یک بزرگداشت گرفتند در تالار وحدت و این تنها اتفاق حمایتی بود که برای ما افتاد آن هم از طریق یک نهاد غیردولتی مثل خانه موسیقی و خیلی به ما از لحاظ روحی انرژی خوبی داد. در سفرهایی که داشته‌ام با رهبران و استادان کر زیادی آشنا شدم. یکی از این اساتید که بعدها من توانستم با ایشان در کشور هلند یک کورس بردارم آقای آندره دوکوآدروس بودند که به من گفتند وقتی یک رهبر پیشرفت می‌کند گروه هم با او پیشرفت می‌کند و این باعث شد که من خیلی خودم را تغییر دهم و سعی کنم بیشتر یاد بگیرم و پیشرفت کنم و از سال ۹۰ تصمیم به تحصیل در رهبری کر گرفتم. اولین مسترکلاسم را به کشور هلند رفتم. مسترکلاس اریک اریکسون که یکی از بزرگ‌ترین مسترکلاس‌ها در حیطه رهبری کر است و به نروژ رفتم و به‌عنوان اکتیو در یک مسترکلاس شرکت کردم و یک هفته زیر نظر پروفسور آندره دوکوآدروس دوره گذراندم و دیدم چه تفاوت‌های بزرگی بین رهبری‌کردن کر و ارکستر است. به‌هرحال همان‌طور که گفتم سعی کردم در رهبری کر رشد کنم. در سال ۹۱ هم دعوت شدم به کشور آمریکا و دوره‌هایی را هم در آنجا گذراندم و در چندین اجرا هم در گروهی که آقای دوکوآدروس به آمریکا آورده بودند حضور داشتم و جالب است بدانید که این اجراها را برای زندانی‌ها و افراد بی‌سرپرست برگزار کردیم؛ اتفاقی که خیلی دوست دارم در ایران هم بیفتد.

**از کنسرت روزهای آینده‌تان بگویید.**

من خیلی دوست داشتم سطح بچه‌ها در این سال‌ها رشد کند و یکی از راه‌هایی که پیش گرفتم این بود که از رهبرهای میهمان از کشورهای دیگر دعوت کنیم؛ امسال هم رهبری این کنسرت را با آنری پومپیدو به صورت مشترک انجام خواهیم داد و سعی کردیم در این کنسرت از آثاری که قبلا اجرا نکردیم اجرا کنیم؛ از موسیقی پاپ و جاز و همین‌طور چند قطعه موسیقی فرانسوی و یکی از قطعات از ساخته‌های خود من و بیشتر موسیقی‌های دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی. این کنسرت به علت تنوع موسیقی‌ها به نظرم می‌تواند خیلی جذاب باشد. فکر می‌کنم بتواند اتفاقی تازه باشد.

**می‌دانم قرار است در این کنسرت سورپرایز هم داشته باشید.**

خب اگر بخواهم راجع به آن صحبت کنم که سورپرایز نیست خبر است. فقط می‌توانم بگویم یک چیز کاملا تازه است و به نظرم یک اتفاق خیلی جالب که امیدوارم آنهایی که دوست دارند بیایند و در کنسرت آن را ببینند. معمولا ما در کنسرت‌هایمان سعی می‌کنیم یک تفاوتی را با اجراهای قبلی‌مان ایجاد کنیم. درضمن چند موزیسین هم به‌عنوان میهمان به جز آنری پمپیدو هم در این کنسرت حضور خواهند داشت. مثل بهنام ابوالقاسم و بابک صفرنژاد و همین‌طور رونمایی از یک عضو جدید با توانایی‌های خیلی خاص.

**روال موسیقی‌تان را از وقتی که شروع کردید تا به الان چه تغییراتی داشته؟**

خب اوایل ما خیلی مقید بودیم به اجرای آثار ارکسترال و بیشتر کارهای بی‌کلام ولی الان یک توازنی بین کارهای باکلام و بی‌کلاممان برقرار شده. در ابتدا گرایشمان خیلی بیشتر به سمت موسیقی کلاسیک و موسیقی ایرانی بود اما الان بیشتر به سمت موزیک پاپ و جاز رفته‌ایم. درواقع طیف سبک اجرائی‌مان خیلی گسترده‌تر شده. در این کنسرت هم جز چند قطعه موسیقی پاپ، چند قطعه موسیقی فرانسوی داریم.

**پس باید برای بچه‌ها خیلی سخت باشد چون فرانسوی زبان آسانی نیست و قاعدتا تلفظ لغات باید برای اعضای گروه مشکل باشد.**

خب من فرانسه را تا حدودی بلد هستم و مدام با بچه‌ها ترانه‌هایی که می‌خواهیم اجرا کنیم را شنیده و برای اجرا تمرین کرده‌ایم.

**شما رهبری ارکستر هم کرده‌اید، رهبری ارکستر سخت‌تر است یا رهبری کر؟**

قطعا رهبری کر. چون رهبری گروهی که ساز همراهی‌اش نمی‌کند مشکلی به نام کوک دارد، چون هیچ‌چیز کمکی‌ای وجود ندارد و تمام اصوات را بچه‌ها در ذهنشان و با شنیدن اصوات همدیگر باید پیدا کنند تا بتوانند کوک بخوانند. ولی در ارکستر ابزار ساز هست و نوازنده می‌داند که چطور باید کوک بنوازد.

## «گره»، قطعات شاخص راک جهان را به صحنه می‌برد

اعضای گروه گره کمتر از سه هفته دیگر مصادف با شش مردادماه در برج آزادی تهران هفتمین کنسرت خود را برگزار می‌کنند. تقریبا دوماه‌ونیم پیش بود که این گروه در مجموعه فرهنگی - هنری برج آزادی اجرا داشت. درست از لحظه‌ای که امکان خرید بلیت روی سایت باز شد، در اتفاقی غیرمنتظره، کمتر از ۴۰ دقیقه تمامی صندلی‌های سالن به فروش رفت؛ چنین استقبالی برای خرید بلیت یک کنسرت راک، آن‌هم برای یک گروه ناشناخته، به‌قدری بی‌سابقه و حیرت‌انگیز بود که خود دستاویز انعکاس این خبر در مطبوعات شد.

عطش مخاطبان خاص این سبک از موسیقی، عوامل متعجب گروه را وادار به برگزاری اجرای دیگری کرد تا تجربه فروش فوق‌العاده برای بار دوم نیز تکرار شود.

امروز نزدیک دو سال از تشکیل گروه گره می‌گذرد؛ گروهی به سرپرستی شهروز گودرزی که هادی کیانی و شهروز گودرزی (خواننده)، سهیل زرین‌کلک و آندره خاچیکیان (گیتارالکتریک)، محمد نیک (گیتاربیس)، نوید رهبر (کیبورد و پیانو) و بهزاد اشعاری (درامز) اعضای ثابت آن هستند. هر یک از این افراد در دو دهه گذشته با وجود رویارویی با مشکلات عدیده و دست‌وپنجه نرم‌کردن با مسائلی که سبک راک را در بازار موسیقی ایران پس می‌زد، هرگز از پای ننشستند و با ممارست در این عرصه، به‌قدری فعالیت‌هایشان را ادامه دادند تا بالاخره روزی فرابرسد که با اتخاذ سیاست‌های فرهنگی منعطف‌تر، مسیر پیش‌رو در این حوزه هموارتر شود.

هفتمین اجرای گروه گره، در غیاب هادی کیانی، یکی از دو خواننده اصلی این گروه و حضور افتخاری احسان ایمانی، نوازنده شناخته‌شده گیتارالکتریک، ساعت ۲۱ روز جمعه، ششم مرداد در سالن برج آزادی به صحنه می‌رود. گره در این کنسرت، ۱۳ قطعه اجرا خواهد کرد؛ قطعات Staring into space و Are You Lost ساخته این گروه است که در کنسرت‌های گذشته نیز از سوی آنها برای مخاطبانشان اجرا شده، اما سایر قطعات، بازنوازی قطعه‌های کلاسیک و معروف گروه‌های شاخص راک دنیا از جمله متالیکا، مگادث، پنترا، ای‌سی/دی‌سی، آیرن میدن و دریم تیاتر است که در ایران نیز طرفداران بسیاری دارد. بلیت‌فروشی کنسرت گروه گره از ۱۸ تیرماه آغاز شده و علاقه‌مندان به موسیقی راک از طریق وب‌سایت www.iranconcert.com می‌توانند برای تهیه بلیت اقدام کنند.

ادامه از صفحه ۱۰

## فضای هنر ایران را ترک کرده‌ام

**در واقع هنر ایران به نوعی زیر سایه سیاست بوده؟**

بله؛ ایران کشوری است که الان همه جا به این عنوان شناخته شده که سرسختانه بر سر مواضعش ایستاده؛ از همین رو، همیشه در تیتر خبرهاست. ۱۰، ۲۰ سال قبل این‌طور نبود؛ اما الان توجه دنیا به ایران بیشتر شده است. در نتیجه کسانی که علاقه‌مند به هنر هستند، به هنر ایران هم بیشتر توجه می‌کنند. در دنیا، جایگاه ایران در خاورمیانه خیلی خوب و در حد رتبه اول است. حال ببینید جایگاه هنر خاورمیانه در دنیا در چه حدی است! به نظرم در پایین‌ترین جایگاه است؛ یعنی ما در همه هنرها در خاورمیانه مطمئنا بهترین جایگاه را داریم؛ اما خاورمیانه حرفی برای گفتن در دنیا ندارد.

هنر معاصر در ایران قدمت و قدرت زیادی ندارد. شاید ۱۰، ۱۵ هنرمند مطرح داشته باشیم؛ ولی این تعداد، خیلی کم است. به هر دلیل یک‌سری هنرمند اضافه شده‌اند؛ اما باید ببینیم چرا بیشتر از این تعداد اضافه نشده‌اند. مشکل ما در هنر خاورمیانه به‌جز ارزان‌شدن نفت، این است که هنر خاورمیانه پیر است و جوان خیلی کم داریم. ۱۰ آرتیست هم برای یک کشور کم است، چه برسد به کل خاورمیانه. لطفی که گالری ایام به من دارد، به خاطر سن من است که ۴۳ سال دارم؛ اما بین هنرمندان مطرح، جزء جوان‌ترین‌ها هستم. کاش مطرح شدن‌ها خیلی بیشتر بود. سعی می‌کنم حتی از حیطه خاورمیانه خارج شوم؛ چون هنر خاورمیانه مسن است و ورودی آن به صفر رسیده. در خاورمیانه نمی‌توانند جوان‌ها را به دلایلی مطرح و برای آنها نمایشگاه برگزار کنند.

**برای شما اینکه چه کسی تابلویتان را می‌خرد، مهم است یا همه مخاطبان برایتان یکسان‌اند؟**

مخاطب با اینکه کار کجا می‌رود، خیلی متفاوت است. کارهایم که معلوم است کجا می‌روند؛ بیشتر به کلکسیون‌های اروپایی و آمریکایی می‌روند. در اینکه کار کجا می‌رود، من دخیل نیستم. برعکس اینکه همه تصور می‌کنند عرب‌ها کارهای فیگوراتیو خریداری می‌کنند، این‌طور نیست. عرب‌ها خریدار خط و انتزاع هستند. کارهای من در کلکسیون افراد پولدار آمریکا و اروپا می‌رود. الان بیش از ۱۲ سال است که در ایران نمایشگاه نگذاشته‌ام. خیلی دوست داشتم نمایشگاه آخرم به جای دوبی در ایران بود.

**این امر ارتباط شما را با داخل قطع نمی‌کند؟ شما برخلاف خیلی‌ها که اغلب در اروپا و آمریکا ساکن هستند، در ایران مانده‌اید...**

خیلی هم بی‌ارتباط نیستم و می‌توانم خیلی از اطلاعات را از اینترنت بگیرم و مهم‌تر اینکه، خودم هم در تهران زندگی می‌کنم.

**با هنرمندان داخل کشور گفت‌وگوی هنری دارید؟**

به‌هرحال در اینستاگرام متوجه می‌شوم چه کسی چه کاری می‌کند. دلیل ندارد حتما به نمایشگاه بروم و با هنرمندان صحبت کنم. اگر در فیس‌بوک و اینستاگرام باشید، متوجه اتفاقات داخل شهر می‌شوید. می‌توانم تصویر کارها را در نمایشگاه از طریق اینترنت ببینم. با افراد هنری در داخل ایران رابطه‌ای ندارم؛ اما هر روز سایت‌ها را می‌بینم و خبر دارم؛ اگرچه دیالوگ و دیدار ندارم.

**اختلافاتی که به‌تازگی بین ایران و کشورهای خلیج‌فارس و عربستان رخ داده، در نوع همکاری شما با گالری «ایام» تأثیرگذار نبوده است؟**

گالری‌دار من خودش را اینترنشنال می‌داند. دو سال اول مشکلاتی وجود داشت؛ ولی به مرور زمان نمی‌دانم چطور حل شد. خاورمیانه رشد کرده و به نوعی اهالی‌اش بافرهنگ شده‌اند. مثل پنج سال قبل کاری به این ندارند که طرف چه ملیتی دارد. عید که آنجا بودم، احساس کردم تعصباتی که اول بود، دیگر تا آن حد وجود ندارد. هیچ مشکل و گله‌ای ندارم.

رادیو نوستالژی

سالگرد حضور پینک‌فلوید در جشنواره نبوورث

## کاش آنجا بودیم

علی مسعودی‌نیا

در روزگاری که هنوز فستیوال گلاستنبری، چشم‌وچراغ موسیقی‌بازهای دنیا نشده بود و در صدر برترین گردهمایی‌های موزیکال در فضای باز قرار نداشت، فستیوال نبوورث برای خودش بروبیایی داشت. دوران طلایی این فستیوال در دهه ۷۰ میلادی رخدادهای تکرارناشدنی و عظیمی را در عرصه موسیقی پاپ و راک رقم زد. این فستیوال بریتانیایی نخستین‌بار در سال ۱۹۷۴ با حضور گروه‌هایی چون «آلمن برادرز»، «دوبی برادرز» و چندین گروه و هنرمند دیگر آغاز شد. نقل است که در نخستین دوره آن بیش از ۶۰ هزار نفر برای تماشای کنسرت‌ها در این منطقه حضور یافتند، اما درست ۴۲ سال پیش در چنین روزی یکی از درخشان‌ترین ادوار فستیوال نبوورث برگزار شد که همراه بود با اجرای زنده یکی از برترین آلبوم‌های موسیقی قرن بیستم. در دوره‌ای که نام هنرمندان و گروه‌های مدعی و صاحب‌نامی چون «استیو میلر»، «کاپیتان بیفهارت» و «روی هارپر» روی پوستر دومین دوره جشنواره به چشم می‌خورد، این گروه «پینک‌فلوید» بود که صحنه را منفجر کرد و روزی خاطره‌انگیز را برای حاضران در کنسرت رقم زد. در کنسرتی که بلیتش برای هر نفر تنها ۳،۵ پوند هزینه برمی‌داشت، پینک‌فلوید متحول‌شده و قدری افسرده از بیماری و جدایی مغز متفکرشان «سید برت»، روی صحنه آمد و ترانه‌های آلبوم «کاش این‌جا بودی» را اجرا کرد؛ آلبوم جدیدی که در اجرای صحنه‌ای آن از افکت صوتی آتشبارها و مواد منفجره و موتور هواپیما نیز استفاده شد و یک «گِلَم‌راک» واقعی با پرفورمنسی بسیار تجربی و نوآورانه را به رخ تمام هماوردان گروه کشید. برای نخستین‌بار بود که جماعت چنین افکت‌ها و تصاویر و جلوه‌های بصری عجیبی را در یک اجرای زنده می‌دیدند. این شیوه البته بعدها به شگرد پینک‌فلوید تبدیل شد و به‌نوعی امضای خلاقیت آنها را شکل داد. کسی فکر نمی‌کرد این فستیوال که تنها یک سال از تأسیسش می‌گذشت، صف‌های چندکیلومتری مشتاقان را در راه‌های منتهی به نبوورث هاوس ایجاد کند. مسئولان برگزاری فستیوال اعلام کرده بودند که بلیت‌ها تمام شده و از افراد بدون‌بلیت درخواست کرده بودند که به امید تهیه بلیت به سمت محل برگزاری نیایند یا اگر دیر این پیام را دریافت کرده و دیگر به نبوورث رسیده‌اند، جایی که هستند باقی بمانند و از صدای اجراها لذت ببرند. ده‌ها تصادف در جاده‌های منتهی به محل برگزاری گزارش شد. ترافیک هولناک بود و ناگشودنی جلوه می‌کرد. پلیس مستأصل و حیران این‌سو و آن‌سو می‌رفت و پیدا بود کنترل همه‌چیز از دستش خارج شده است، اما بیایید ما این ترافیک را رها کنیم و برویم سراغ پینک‌فلوید و «کاش این‌جا بودی»؛ یک آلبوم جمع‌وجور و مختصرومفید و به‌غایت خلاق که سایه دست راجر واترز روی اکثر قطعاتش سنگینی می‌کرد. از نامش هم پیدا بود که این آلبوم برخلاف عصیانگری‌های پیشین در آلبومی چون «اوماگوما»، محصول حزن و افسردگی است. نوعی غیاب و فقدان و درد ناشی از آن در تمامی ملودی‌ها و ترانه‌ها توی چشم می‌زد. این اندوه شاید تا حد زیادی از فقدان سید برت ناشی می‌شد. نخبه اصلی گروه به سرش زد و دیگر نتوانست روال زندگی منطقی را تحمل کند و ناچار ایزوله و منزوی شد. گروه در ستایش او و در رثای غیابش ترانه بسیار شاهکار «بدرخش ای الماس دیوانه!» (که نمی‌دانم چرا در برخی کتاب‌های متن ترانه‌های پینک‌فلوید عبارات عجیبی را برای عنوان این ترانه انتخاب کرده‌اند) را ساخته بودند با شعری درجه‌یک و ملودی‌ای بسیار تأثیرگذار. حسن بزرگ آلبوم «کاش این‌جا بودی» این بود که منتقدان گنده‌دماغی را که موسیقی موج نو را مشتی خزعبل آمیخته با صدای دیستورشن می‌دانستند و اصلا هنر به حسابش نمی‌آوردند، کاملا ساکت کرد و حتی بعضی از آنها را به ستایش نیز واداشت. آلبوم از نظر دانش موسیقی و رعایت هارمونی و شیوه آهنگ‌سازی کاملا بی‌نقص بود. دیگر دوستان منتقد نمی‌توانستند آن را سطحی و پرت تلقی کنند. امروز که کارنامه پینک‌فلوید پیش‌روی ماست، در یک مرور ساده و سریع درمی‌یابیم که در خود آثار آنها نیز باید «کاش این‌جا بودی» را صاحب تشخص دانست: نه مثل «دیوار»، زیادی استودیویی و تمیز و وابسته به افکت و دراماتولوژی است، نه مثل «اوماگوما» زیادی رادیکال است که هرکسی نتواند به آن گوش بدهد و نه مثل «حیوانات» درگیر درون‌مایه شعاری و سیاسی است و بیرق عصیانش را با حرارت در آسمان تاب می‌دهد. حتی در قیاس با سایر کارهای پینک‌فلوید، قدری مینی‌مال و ساده و صیقل‌نخورده جلوه می‌کند و این یعنی رئالیسم؛ یک آلبوم رئالیستی با یک اجرای پسامدرن.
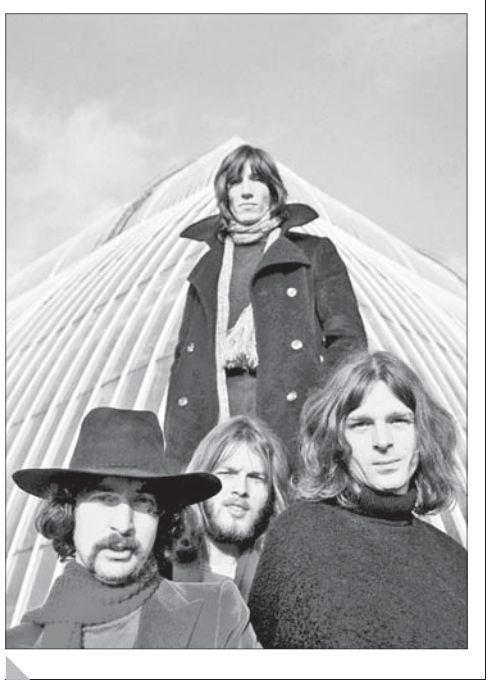
نقل است سایر هنرمندان حاضر در فستیوال سال ۱۹۷۵ که تمرین‌های پینک‌فلوید را شنیده بودند، رغبتی نداشتند بعد از آنها روی صحنه بروند، چون حدس می‌زدند گوش و هوش جماعت چنان مسحور خواهد شد که بختی برای آنها باقی نمی‌ماند. کاش آنجا بودیم.